

بررسی روابط عربستان سعودی و رژیم صهیونیستی ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰

غفار زارعی^۱

غلام عباس فدایی دولت^۲

حسن نرمانی^۳

چکیده:

خاورمیانه در دهه ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ بیش از گذشته بحرانی شده است. این بحران نشأت گرفته از موضوعاتی از قبیل موج دموکراسی خواهی، افزایش تنش بین کشورهای منطقه‌ای، داعش و بحران سوریه و... بوده است. به همین دلیل روابط و همچنین اتحادها و ائتلاف کشورهای منطقه‌ای نیز با دگردیسی مواجه شده است. یکی از این تحولات روابط بین عربستان و رژیم صهیونیستی در سال‌های اخیر است. نزدیکی تاکتیکی عربستان به عنوان محور کشورهای عربی منطقه و جهان اهل تسنن و رژیم صهیونیستی از اهمیت خاصی برخوردار است. دلایل مختلف داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی باعث نزدیکی بیشتر عربستان و رژیم صهیونیستی شده است. در این راستا می‌توان به چالش‌های داخلی عربستان، افزایش قدرت منطقه‌ای ایران، بحران یمن، کاهش نفوذ منطقه‌ای عربستان، فشار دولت ترامپ بر مدیران عربستان و... اشاره کرد. البته باید گفت که عادی سازی روابط عربستان و رژیم صهیونیستی بیشتر تاکتیکی است، چرا که روابط رژیم صهیونیستی و عربستان بنا به دلایلی همچون محور جهان تسنن، عربستان خاستگاه اصلی افراط‌گرایی و جنبش‌های ضد صهیونیستی، نگرش منفی سران صهیونیسم به سران اعراب و... نمی‌تواند استراتژیکی شناخته شود.

واژگان کلیدی: عربستان، رژیم صهیونیستی، ایران، خلیج فارس، ائتلاف منطقه‌ای

^۱ - استادیار، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران: نویسنده مسئول

ghafarzarei@yahoo.com

^۲ - دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران

Ghadaei57@gmail.com

^۳ - دانشجوی دکتری، علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران

Narmani.h1396@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۰۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

خاورمیانه در دهه ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ شاهد بیشترین تحولات در دهه‌های اخیر بوده است. این تحولات همچون انقلاب‌های عربی، حمله عربستان به یمن، شکاف بین عربستان و قطر، جنگ داخلی سوریه، برجام، داعش و تروریسم و چالش‌های داخلی عراق باعث شدند که سیاست خارجی کشورهای منطقه‌ای دگرگون شود. در واقع رهیافت تاریخی کشورها نسبت به موضوعات کلان و خرد سیاست خارجی حداقل بصورت تاکتیکی متحول شود. در این راستا ائتلاف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی بخصوص از سوی عربستان با توجه به چالش‌های داخلی و شکست‌های منطقه‌ای تغییر یافت. چرا که عربستان محور کشورهای عرب منطقه شناخته می‌شود.

در واقع می‌توان گفت مواضع رسمی اعراب شاهد تحولی ویژه در قبال رژیم صهیونیستی بوده است و عربستان نقش اساسی در این زمینه ایفا کرده است. ریاض در طول سالهای اخیر تلاش کرده است که به قوی‌ترین کشور عربی از طریق استفاده از نفوذ اقتصادی خود تبدیل شود. عربستان این هدف را در واکنش به حوادث بهار عربی دنبال کرده است، زیرا حکام سعودی و برخی کشورهای همجوار نگران از دست دادن زمامداری خود هستند. تجاوزگری عربستان به یمن به هیچ یک از اهداف خود نرسیده است و بن سلمان به خاطر موج سرکوب مخالفان سیاسی با انتقادهای گسترده‌ای روبرو است. شکست و ناکامی بن سلمان، او را به سمت حکامی سوق داده است که سیاست‌های مشابهی دارند؛ نظیر اسرائیل و امارات و مصر. ریاض و تل‌آویو دشمن مشترکی به نام ایران را دارند. سیاست‌های عربستان در چارچوب ائتلاف با طرف‌هایی است که در تلاش برای تمرکز بر امنیت به زیان حقوق دموکراتیک هستند. بسیاری از حکومت‌های عربی به این نتیجه رسیده‌اند که فعالیت مخالفان و آزادی بیان سیاسی ممکن است باعث فروپاشی سیاسی و هرچ و مرج به ویژه بعد از بهار عربی شود. این امر باعث شده است که بسیاری از رژیم‌های عربی بیشتر و بیشتر بر امنیت داخلی و سرکوب گفتمان سیاسی روی بیاورند. این نوع نگاه مبتنی بر تقویت ارتش و پلیس و نپذیرفتن اپوزیسیون سیاسی باعث افزایش نزدیکی روابط بین عربستان و اسرائیل می‌شود. حکومت‌های عربی به خاطر تمرکز خود بر فاکتور امنیتی از ترس وقوع قیام سیاسی معتقدند که فلسطینی‌های زیر سلطه اشغالگران یک مشکل به شمار می‌روند و نه یک اولویت. (مشرق، ۱۳۸۹/۶/۸) تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی در سال‌های اخیر از جمله نقش تأثیرگذار ایران در بحران‌های عراق، سوریه و حضور این کشور در یمن و از طرف دیگر توافق هسته‌ای میان ایران و کشورهای غربی به افزایش قدرت منطقه‌ای ایران انجامیده و موجب

نگرانی رقیب منطقه‌ای ایران، عربستان سعودی شده است. با توجه به فضای رئالیستی حاکم بر منطقه خاورمیانه و خلیج فارس، عربستان هرگونه قدرت یابی ایران در منطقه را به زبان خود می‌داند و در چارچوب بازی با حاصل جمع صفر در صدد مقابله با قدرت منطقه‌ای ایران برآمده است. فضای سیاسی در اسرائیل طی چند سال گذشته و پس از ارائه طرح آریل شارون در آوریل سال ۲۰۰۶، مبنی بر خروج اسرائیل از شهرک‌های یهودی نشین در نواز غزه به کلی دگرگون گردید و به زعم برخی تحلیلگران «زلزل‌های سیاسی» در اسرائیل اتفاق افتاد. (چامسکی، ۱۳۸۷: ۵۵) سوال و هدف اساسی این پژوهش دلایل خرد و کلان آشکار شدن روابط عربستان و رژیم صهیونیستی از سال‌های ۲۰۱۰ به بعد است.

مرور ادبیات

دکتر داود غریباق زندی در کتاب **محیط امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران** در فصلی با عنوان شکل بندی محیط امنیتی ایران در عصر هژمونیک گرایی آمریکا از دکتر متقی آورده است که محیط امنیتی کشورها در دوران بعد از جنگ سرد با تغییرات سریع و گسترده‌ای همراه بوده است. وی معتقد است افزایش نقش ملی و جایگاه بین‌المللی آمریکا بر جایگاه منطقه‌ای کشورهای همانند ایران تاثیرگذار است. برخی بر این اعتقاد هستند که به هر میزان مداخله‌گری آمریکا افزایش یابد، موقعیت و جایگاه ایران افول می‌یابد. در حالی که واقعیت‌های محیط منطقه‌ای نشان می‌دهد که با افزایش مداخله‌گری آمریکا، موقعیت منطقه‌ای ایران ارتقاء یافته است. فواد ابراهیم در کتاب **شیعیان عربستان** به نقش عربستان در تحولات منطقه و نقش شیعیان و رصد فعالیت‌های آنان در عربستان پرداخته و معتقد است پس از یک دهه و نیم مبارزه آشکار میان اپوزیسیون شیعه و رژیم سعودی، از سپتامبر ۱۹۹۳ دوره‌ای جدید آغاز گردید. برای جنبش اصلاحیه بازگشت اعضا به کشور، آغاز مقطعی از سازگاری را به دنبال داشت که در آن جامعه شیعیان نهایتاً در روند کلی جامعه سعودی ادغام شد. این بازگشت توسط بسیاری از ناظران، به عنوان نقطه عطفی در روابط میان جامعه شیعیان با دولت سعودی و مقامات محلی در استان شرقی در نظر گرفته می‌شد.

به نظر می‌رسد تحرکات شیعیان زیدی یمن در جنوب عربستان به عنوان خطری برای امنیت ملی کشور عربستان تلقی شود.

لی.نورجی ماتین در کتاب **چهره جدید امنیت در خاورمیانه** با ترجمه قدیر نصری معتقد است که اختلافات و درگیری قومی- مذهبی، با مولفه‌های امنیت یعنی تمامیت ارضی، جامعه و حتی

مشروعیت رژیم را مورد تهدید قرار می‌دهد. اگر توده مردم به مشروعیت سیاسی رژیم ایمان نداشته باشند و رژیم در گرداب جنگ داخلی گرفتار آید، توانایی داخلی آن به تحلیل خواهد رفت، دشمنان خارجی می‌توانند با سوء استفاده از جنگ داخلی، از دشمنان داخلی رژیم برای بی ثبات سازی آن بهره گرفته و یا به طور مستقیم در آن کشور دست به مداخله بزنند.

فوازا ای. جرجیس در کتاب **آمریکا و اسلام سیاسی** با ترجمه سید محمد کمال سروریان معتقد است خاورمیانه بر سر دوراهی خطیری قرار دارد: یک راه به آینده‌ای منجر می‌شود که در آن افراطیون به سلاح‌های کشتار جمعی دست پیدا می‌کنند، بر خاورمیانه مسلط می‌شوند و موجودیت اسرائیل و دیگر دوستان ایالات متحده را در منطقه با خط موجه می‌نمایند و راه دیگر به پیشبرد دموکراسی، رفاه اقتصادی و ثبات و امنیت منطقه‌ای منتهی می‌گردد. به نظر وی شکاف میان خشونت، تجاوز و انزوای ملی، از یک سو و صلح و آزادی و گفتگو از سوی دیگر، شکاف بنیادی در خاور میانه است.

- کتاب نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی، نوشته دکتر سیدجلال دهقانی فیروز آبادی.

نگارنده در این کتاب در تلاش بوده است تا انواع مختلف نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی را توضیح دهد. در این راستا این کتاب نظریات معطوف به همگرایی منطقه‌ای، شامل نظریات کلاسیک فدرالیسم، کارکردگرایی، نوکارکردگرایی، نظریه ارتباطات و رهیافت‌های نظری نوواقع گرایی، نولیبرالیسم و غیره را تلخیص و تبیین می‌کند. از آنجا که بخشی از این کتاب مشخصاً به تشریح علل شکل‌گیری ائتلاف‌ها و اتحادها در هر منطقه از منظر نوواقع گرایی می‌پردازد، مطالعه آن جهت فهم و توضیح علل و عوامل پدیده مورد نظر در این پایان نامه بسیار مفید واقع شد.

- مقاله تحول رویکرد عربستان به منازعات اعراب و اسرائیل، نوشته سجاد بهرامی مقدم. این مقاله به بررسی دقیق و تاریخی رویکرد عربستان سعودی در قبال مسئله فلسطین و جایگاه سیاست‌ها و عملکرد این کشور در مسئله منازعات اعراب و اسرائیل می‌پردازد. ارائه شواهد و مستندات دقیق از سیاست‌ها و رویکرد متنوع عربستان در این خصوص و تحول این رویکرد در سنوات اخیر از مؤلفه‌های برجسته و کاربردی این مقاله است.

مقاله Uprising jolt the saudi- iranian rivalry, by Frederic wehrey در این مقاله به طور مشروح به علل رقابت‌های ایران و عربستان پرداخته شده و به طور مشخص به اهمیت انقلاب‌های

مردمی در کشورهای عربی و تأثیرات این انقلاب بر رقابت‌های منطقه‌ای دو کشور پرداخته شده است. عملکرد دولت محمد مرسی، اقدامات ترکیه در این حوزه و غیره، موضوعاتی است که نویسندگان تأثیرات آن را بر روابط و رقابت مذکور مورد بررسی قرار داده است.

- The geostrategic consequences of the Arab Spring, by Zaki Samy Elakawi.

این مقاله مشخصاً به بررسی شکل‌گیری انقلاب‌های مردمی تحت عنوان بهار عربی در تونس و مصر پرداخته و به نقش این انقلاب در تغییر چهره رژیم‌های حاکم در منطقه و اثرات کلان این موضوع در منطقه می‌پردازد.

چارچوب مفهومی

نواقع گرای

کنت والترز، تئوریسین مشهور آمریکایی یکی از مهمترین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در پنجاه سال گذشته و بنیانگذار مکتب نو واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل است. نو واقع‌گرایی روایتی قدرتمند از واقع‌گرایی است که می‌گوید تا وقتی نظام بین‌الملل اقتدار گریز باشد کشمکش بر سر قدرت و امنیت ادامه خواهد داشت. نو واقع‌گرایی ریشه نگرانه‌ترین نقدها را بر پروژه‌های اصلاح طلبانه در سیاست بین‌الملل وارد ساخته است. (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۵۲) از نگاه نو واقع‌گرایی، رفتار و فعالیت دولت‌ها در حوزه روابط بین‌الملل، بیشتر با توجه به زور و فشاری که از طرف محیط رقابتی نظام بین‌المللی بر آنها وارد می‌شود، قابل توضیح هستند. در واقع نو واقع‌گراها بر این باورند که در نظام بین‌الملل، فشار ساختاری وجود دارد که باعث می‌شود، همه دولت‌ها با همه ویژگی‌ها و توانایی‌هایی که دارند، تحت تأثیر این فشار در یک راه، که همان منافع و امنیت ملی است، حرکت کنند...

نو واقع‌گرایی روابط علت و معلولی را تغییر می‌دهد، و تغییر متفاوتی از قدرت ارائه می‌کند و برخورد متفاوتی با سطح واحدها دارد. از دید واقع‌گرایان، جهان از دولت‌های در حال تعامل تشکیل یافته است. ولی از دید نواقع‌گرایان، تنها با متمایز ساختن علت‌ها و معلول‌های ساختاری از علت‌ها و معلول‌های سطح واحدها می‌توان دولت‌های در حال تعامل را به شایستگی بررسی کرد. در پرتو نظریه نو واقع‌گرایی، وسیله‌ها و هدف‌ها و نیز علت‌ها و معلول‌ها را به طرز متفاوتی مد نظر قرار می‌گیرند. نظریه نو واقع‌گرایی نشان می‌دهد، که علت‌ها یک سویه نیستند و از واحدهای متعامل به نتایج حاصل ختم نمی‌شوند، بلکه دو سویه‌اند. باید برخی علت‌های نتایج بین‌المللی را در سطح واحدهای متعامل بیابیم. ولی چون تغییر علت‌ها در سطح واحدها با تغییر

نتایج مشهود نمی‌خواند، چاره‌ای جز این نیست که برخی علت‌ها را نیز در سطح ساختار سیاسی بین‌المللی بدانیم.

در همین راستا، کنت والتز، به عنوان بنیانگذار نظریه نو واقع‌گرایی بر این باور است، دولت‌ها با وجود تفاوت‌های فرهنگی، ایدئولوژیکی، قوانین اساسی و افراد در همه جنبه‌های اصلی کارکردی شبیه یکدیگر دارند و تنها تفاوت عمده میان دولت‌ها به میزان بسیاری ناشی از توانایی‌هایشان است. وی می‌گوید، هرچند رسماً دولت‌ها با هم برابرند، اما، از نظر عینی یا ذاتی نابرابرند. (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۸: ۳۷)

از سوی دیگر والتز می‌گوید، از آنجایی که قدرت‌های بزرگ سود بیشتری از سیستم بین‌الملل می‌برند، بنابراین نه تنها مدیریت سیستم بین‌الملل بر آنان لازم است، بلکه به باور وی ارزشمند نیز است. نئورئالیست‌ها روابط بین‌الملل را مبتنی بر همکاری و درگیری می‌دانند و همانند رئالیست‌ها امنیت ملی و بقا را جزو مهمترین موضوعات سیاست خارجی می‌دانند. از نظر آنان زور یا تهدید به استفاده از زور، همچنان کارآمدترین ابزار حکومت داری است. حتی در دوره جهانی شدن دولت‌ها باید به دنبال منافع خود باشند و دولت‌ها همچنان خودخواهانه در پی ارتقای ارزش‌های خود هستند. از نظر کنت والتز جهان در بی‌نظمی و هرج و مرج همیشگی قرار دارد. این هرج و مرج موجود در نظام بین‌الملل، به این معناست که دولت‌ها پیش از هر چیزی بایستی به فکر تأمین امنیت خود باشند. در عین حال آنها به هیچ‌وجه نمی‌توانند روی کمک دیگران حساب کنند؛ بنابراین، باید همیشه آماده باشند تا خطرات را از خود دور کنند. (دوئوتی، ۱۳۸۸: ۱۴۴)

جایگاه قدرت در نظریه نو واقع‌گرایی: نو واقع‌گرایی با تأکید بر مسأله سیستم، بهترین روش تحلیل فرایند از منظر قدرت است. فرایندهای قدرت در ارتباط با مفاهیمی همچون امنیت، قدرت نسبی، ساختار، بقاء و غیره... تعریف می‌گردد. رهیافتی که هر دولت در نظام بین‌الملل را تحت تأثیر کنش ساختارهای متعارض نظام بین‌الملل به تصویر می‌کشد. این نظریه بر فرایند شکل‌گیری معمای امنیت تمرکز دارد. از جهت اینکه نو واقع‌گرایی ساختار بین‌الملل را آنارشیک مفروض می‌دارد، به دلیل همین امر و پیش فرض نبود دولت هژمونیک که امنیت جهان را تأمین کند، دولتها مجبور هستند جهت بقای خود از اصل خود یاری بهره جویند. نو واقع‌گرایی به این مسأله که افزایش قدرت یک دولت به کاهش قدرت دولت دیگر می‌انجامد اذعان دارد؛ از این نظر معمای امنیت در یک فضای آنارشیک هرج و مرج گونه است که به صحنه می‌آید. (ذبیحی، ۱۳۹۱: ۷۳)

بر پایه آموزه‌های این رویکرد، تضاد و کشمکش عناصر اصلی روابط و مناسبات میان دولت‌ها است. این امر نشأت گرفته از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل است. در ساختاری که قدرتی فراتر از سایر دولت‌ها وجود ندارد که از اقدامات تهاجمی سایر دولت‌ها ممانعت به عمل آورد دولت‌ها بر اساس اصل خود یاری مسئول تأمین امنیت خودشان هستند؛ در چنین نظامی، دولت‌ها همواره نگران اقدامات و نیت تهاجمی سایر بازیگران می‌باشند و هرگونه تلاش جهت تأمین امنیت، از سوی دیگری تهدید قلمداد شده و این امر از ذات آنارشیک نظام نشأت می‌گیرد.

مرشایمر، معتقد است که سه دلیل سبب هراس دولت‌ها نسبت به یکدیگر شده است: فقدان قدرت مرکزی، توانایی و ظرفیت نظامی، تهاجمی دولت‌ها و این واقعیت که دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت هم آگاه باشند، گرچه کنت والتز و سپس واقع‌گرایان تهاجمی، تغییراتی را در اهداف و ابزارهای این نظریه ایجاد کردند، اما بافت اصلی آن بر اساس آموزه‌های واقع‌گرایی کلاسیک استوار است. از نظر رئالیست‌ها جنگ و شر، همواره ناشی از میل برای افزایش قدرت و سلطه نشأت گرفته است. رئالیست‌ها این نظریات را در چهارچوب سیاست بین‌الملل وارد کرده و معتقدند که دولت‌ها نیز همواره در پی کسب قدرتند. یکی از ویژگی‌های بارز دولت‌ها، تولید گسترش و حفظ قدرت است. توسعه قدرت، ترس بر می‌انگیزد و باعث آشوب در یک محیط آنارشیک می‌گردد. این معضل، نوعی خلأ امنیتی برای دولت‌ها ایجاد می‌نماید، بدین سان معمای امنیت به صحنه روابط بین‌الملل می‌آید. (ذبیحی، ۱۳۹۱: ۸۸)

متفکران نو واقع‌گرایی معتقدند که مبارزه برای قدرت، اولین گام برای پانهادن در عرصه‌ای است که هر یک از کشورها در صددند قویترین بازیگر نظام بین‌الملل باشند، بدین جهت مترصد افزایش قدرت در برابر دیگر رقبا هستند. چهار فرض: وجود آنارشی در سیستم بین‌الملل، عدم اطمینان دولت‌ها از مقاصد یکدیگر، تلاش برای حفظ بقا و توانایی تهاجمی، جملگی توجیه رفتارهای رقابت آمیز در راستای کسب قدرت دولت‌ها می‌باشد، نتیجه اینکه سیستم مزبور، دولت‌ها را تشویق می‌کند تا مترصد فرصت‌هایی باشند تا قدرت خود را در برابر دیگران به حداکثر برسانند. نگاه متفکرین این تئوری، این است که دولت‌ها در چهارچوب آنارشی اقدام به رفتار می‌نمایند، بدین جهت بازی با حاصل جمع صفر بیان می‌دارد، که قدرتیابی یک دولت به معنای کاهش یافتن قدرت دولتی دیگر است. متعاقباً افزایش امنیت یک دولت به کاهش امنیت دولت دیگر منجر می‌گردد. طبق این نظریه، رقابت زمانی پایان می‌یابد که یک دولت به مرتبه قدرت هژمونیک دست یابد.

واقع گرایان تهاجمی

در واقع آنها معتقدند که آنارشی دولتها را وادار می‌کند که قدرت نسبی خود را به حداکثر رسانده زیرا امنیت و بقا در درون نظام بین‌الملل هیچ گاه قطعی نیست و دولتها می‌کوشند قدرت خود را به حداکثر برسانند. در واقع این آنارشی وضعیتی هابزی است که در آن امنیت کم یاب است و دولتها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نائل شوند. (ذبیحی، ۱۳۹۱: ۱۱۴)

از اعضای شاخه واقع‌گرای تهاجمی می‌توان به فرید زکریا و جان مرشایمر اشاره کرد. فرید زکریا معتقد است که هنگامی که دولتها ثروتمند می‌شوند، قدرت نظامی خود را افزایش می‌دهند و هنگامی که تصمیم گیرندگان اصلی آنها تصور می‌کنند قدرت آنها از نظر نظامی افزایش یافته راهبردهای تهاجمی اتخاذ می‌کنند. در واقع از نظر نو کلاسیک‌های تهاجمی قدرت دولت مهمتر از قدرت ملی است. زیرا بخشی از قدرت ملی را تشکیل می‌دهد که حکومت می‌تواند از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند در واقع از نظر زکریا هر چه قدرت دولت و قدرت ملی افزایش پیدا کند، به سیاست‌های خارجی توسعه طلبانه منجر می‌شود. مرشایمر معتقد است که هدف اصلی هر دولتی آن است که سهم خود را از قدرت جهانی افزایش داده و این به معنای کسب قدرت به زبان دیگران است و به نظر او دلیل اصلی قدرت طلبی دولتها را باید در سه چیز جستجو کرد:

- (۱) ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل .
 - (۲) توانمندی‌های تهاجمی که دولتها از آن برخوردارند.
 - (۳) عدم اطمینان در مورد نیت و مقاصد دشمن.
- او بر خلاف واقع‌گرایان کلاسیک سرشت قدرت طلب و جنگ طلب بشر را مهم نمی‌داند و معتقد است این دولتهای قوی هستند که به نهادهای بین‌المللی شکل می‌دهند تا بتوانند سهم خود از قدرت جهانی را حفظ کنند و دولتها باید آنچه را که واقع‌گرایان تهاجمی دیکته می‌کنند عمل کنند.

منطقه گرایی در روابط بین‌الملل

تئوری‌ها نه تنها زمینه ساز توضیح و تحلیل مسائل بین‌المللی هستند بلکه در دنیای پیشرفته فعلی که وسائل ارتباط جمعی موجب نزدیک شدن راهها و برخورد منافع آحاد افراد در اکناف و اقصی نقاط دنیا شده، بخش خصوصی و غیر سیاسی هر جامعه نیز مایل به درک مسائل و

معادلات بین المللی گردیده است. در این میان هر چه نظریه‌ها قدرت تبیین و پیش بینی بیشتری داشته و تحولات روابط بین‌الملل را بهتر توضیح دهند به نظریه‌های غالب تبدیل می‌گردند. یکی از دلایل مهم شدن هر تئوری و ظهور و بروز بیشتر آن، تحولات محیط بین‌المللی می‌باشد. برای مثال یکی از دلایل مهم، غالب شدن نظریه رئالیسم، بروز جنگ سرد بین دو ابر قدرت و اهمیت یافتن مسائل امنیتی در آن دوران بود. یکی از تئوری‌های مهمی که در سالهای پس از جنگ سرد برجسته شده است، «منطقه گرایی» است.

«منطقه گرایی» به عنوان یک مفهوم دارای معنا و ویژگی‌هایی است که مدتهاست در سیاست خارجی کشورها و در روابط بین‌الملل مطرح است. اساس منطقه‌گرایی بر این طرز فکر قرار دارد که باید با بسیج عوامل پیوند دهنده منطقه‌ای، زمینه حصول به آرمان یونیورسالیسم را فراهم ساخت، منطقه گرایی مبتنی به الگوی همکاری‌های متقابل در ارتباط با اتحادیه کشورهای اروپایی از نمونه‌های ملموس توفیق این نوع برداشت‌های همگرایانه است. البته رشد قوی اقتصادی عامل مهمی در تحقق اهداف همگرایی منطقه‌ای اروپایی در جهت کاهش اختلاف و درگیری‌های سیاسی، نظامی میان آنان بوده است. لیکن تصمیم این الگو به مناطق دیگری نظیر موقعیت کشورهای جنوب که مشحون از عوامل واگرا می‌باشند، تقریباً محال می‌باشد. در فرایند سیاست خارجی کشورها منطقه‌گرایی به عنوان یک سیاست و روش انتخاب می‌شود که باعث همگرایی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی می‌شود که حداکثر منافع را برای طرفین بوجود آورد. اما منطقه گرایی بویژه همگرایی در روابط بین‌الملل برای اغلب نظریه پردازان و تئوریسین‌های روابط بین‌الملل حائز اهمیت است چون که موجب روابط فراملی بین کشورها می‌شود و از طرف دیگر، این روابط به دنبال هنجارها و قانونمندی است که بتواند اهداف مورد نظر برای منطقه‌ای از جهان بدست آورد.

یک مجموعه امنیتی به عنوان مجموعه‌ای از واحدها که روندهای امنیتی شدن، امنیت زدایی شدن، یا هر دوی آنها چنان در یکدیگر ادغام شده که چالش‌های امنیتی آنها را نمی‌توان از یکدیگر تفکیک کرد. سطح منطقه‌ای یا زیر منطقه‌ای در این نظریه در مرکز میان سطوح دولتی و سیستمی قرار دارد که به وسیله آن پتانسیل‌های تهدید کنش و واکنش‌های امنیتی در میان همسایگان به دلیل کوتاه بودن مسافت در اولویت قرار دارد.

چرخش مجموعه زیرمنطقه‌ای به سوی سازمانی شدن ممکن است به صورت یک واحد در سطح منطقه‌ای یا حتی سطح بین‌المللی و جهانی عمل کند، چنانکه مورد اتحادیه اروپا و به طور فزاینده‌ای ناتو چنین روندی داشته است. قبول وابستگی امنیتی بین همسایگان و تصمیم به

طرفداری فعال از ایجاد یک نهاد بین المللی برای تنظیم و ساختاربندی روابط بین اعضا نقطه شروع در انتقال از مفهوم منطقه به عنوان یک سیستم ژئوپلیتیک کنش و واکنش واحدها به سوی مفهومی از «جامعه منطقه‌ای» است. مطابق با نظر هدلی بول و مکتب انگلیسی، جامعه دولتها زمانی ایجاد می‌شود که گروهی از دولتها از منافع جمعی و ارزش‌های مشخصی آگاه باشند. باید گفته شود که نهادمندسازی مجموعه امنیتی درون یک جامعه منطقه‌ای نیازمند این نیست که خروجی نهایی حتما یک اجتماع منطقه‌ای به معنای دویچی باشد. منطقه گرایی شناختی یا برجستگی انگیزه‌های صرفا مادی با عنوان همدردی متقابل - در معنای «ما بودگی» - و نوعی سهمیم بودگی در هویت منطقه‌ای ممکن است در یک زمان محصول روندهای یادگیری اجتماعی باشد. این نشان می‌دهد که تعمیق همگرایی لزوما به دلیل فرایند سرایتی نوکارکردگرایی رخ نمی‌دهد، بلکه نتیجه محاسبات هزینه - فایده است. در همین راستا، گسترش افق همکاری و در برگیری دیگر اعضای منطقه وابسته به همان دلایل منطقی است. عضویت در یک مجموعه امنیتی نهادینه شده وابسته به توزیع قدرت منطقه‌ای است. از آنجایی که همکاری و نه همگرایی، شعار چنین ترتیبات سازمانی است، بین حکومت گرایی شکل نهادی همکاری را تعیین می‌کند. به عنوان پیامد بین حکومت گرایی، سازمان از خود حیاتی ندارد و وابسته به کنترل دولتی باقی می‌ماند.

دلایل نزدیکی عربستان و رژیم صهیونیستی

خاورمیانه در حال حاضر هم از نظر قدرت و هم به لحاظ ایدئولوژیک در یک وضعیتی چند-وجهی قرار دارد. ۱- از یک سو ایران است که یک مدل از اسلام گرایی فراملی و فراملیتی را با تأکید بر عنصر شیعه در نظر دارد. مدل ایرانی، سلطنت را رد کرده، و آن را از دیدگاه اسلام نامشروع می‌داند. همچنین نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا که از پایان جنگ سرد حاکم بود را نیز به چالش کشیده و در نتیجه به طور مستقیم سیاست خارجی بسیاری از همسایگان خود را به چالش می‌کشد. ۲- از دیگر سو می‌توان گفت، عربستان سعودی به طور مستقیم با مدل ایرانی، حداقل در میان اقلیت شیعه خود، به چالش کشیده شده است. ۳- در وجهی دیگر، اگر چه دولت اسلامی (داعش) به سختی می‌تواند به نام یک قدرت منطقه‌ای نامیده شود، (لیکن) این گروه یک مدل ایدئولوژیک سلفی فراملی را رواج می‌دهد، که عناصری از نسخه رسمی محافظه کار عربستان سعودی از اسلام و پوپولیسم اسلام گرای سنی حزب عدالت و توسعه ترکیه را به اشتراک دارد. ۵- در همین حال، بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل همچنان به تصرف کرانه غربی و جلوگیری از

تشکیل کشور مستقل فلسطین ادامه می‌دهد. بدین ترتیب در این منطقه یک مدل چندقطبی ایدئولوژیک وجود دارد. سعودی‌ها در مورد تهدید بزرگ‌ترشان - ایران و داعش - مردد و نامعلوم هستند. چرا که اتحاد متوازن کننده به ظاهر طبیعی ترکیه و عربستان علیه ایران با ترس عربستان مبنی بر آنکه مدل ترکیه از اسلام‌گرایی پوپولیستی و دموکراتیک، به اخوان المسلمین در جهان عرب کمک خواهد کرد، با مشکل و ممانعت مواجه شده است. به طور کلی با توجه به وضعیت چندقطبی و عدم اطمینان در همکاری کشورهای منطقه؛ علی‌رغم نشانه‌هایی از همکاری‌های پنهانی و تمایل برخی از دوستان ایالات متحده اسرائیل در جهت تقویت ارتباط مابین عربستان و اسرائیل علیه ایران و دولت اسلامی، این امر به‌طور کامل محقق نگردیده است. تا حد زیادی، این عدم توازن در چندپاگرایی ایدئولوژیک، با ترسی مرتبط با امنیت رژیم‌ها تحریک و هدایت می‌شود. چرا که رهبران در مورد اثرات داخلی از پیام‌های ایدئولوژیک فراملی نگران بوده و در نتیجه برای همکاری با متحدان منطقه‌ای بدگمان هستند. با توجه به شکاف پیش‌آمده بین کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس نشانه ضعف بوده و تصمیم برخی کشورهای عرب حاشیه خلیج فارس در قطع روابط دیپلماتیک با قطر نشانگر بحران عمیق در منطقه به واسطه فقدان رهبری واقعی در جهان عرب و کشورهای سنی منطقه است. (<https://dmsonnat.ir> ۱۳۹۷/۴/۱۱)

چرایی عادی‌سازی روابط عربستان و اسرائیل

در خصوص حرکت عربستان و اسرائیل در مسیر عادی‌سازی روابط علل متعددی را می‌توان عنوان کرد، اما برخی از مهم‌ترین دلایل عبارتند از:

۱. وقوع قیام‌های عربی در سال ۲۰۱۱ و شدت گرفتن بی‌نظمی در خاورمیانه

یکی از مهم‌ترین دلایل حرکت عربستان و اسرائیل در مسیر عادی‌سازی روابط، وقوع قیام‌های عربی سال ۲۰۱۱ بود. اسرائیل و عربستان سعودی سیاست حفظ وضع موجود را در خاورمیانه پیگیری می‌کنند. عربستان و اسرائیل به این قیام‌ها نگاه مشترکی داشتند و آن را تهدید علیه امنیت خود می‌دانستند زیرا سقوط حاکمان سنتی و وابسته شامل زین العابدین بن علی در تونس و حسنی مبارک در مصر در عمل می‌توانست به تقویت محور مقاومت در خاورمیانه منجر شود. این تهدید مشترک عربستان و اسرائیل را به طور غیرمستقیم متحد هم کرده است.

علاوه بر این، با مداخله قدرت‌های غربی در قیام‌های عربی، یکی از مهم‌ترین پیامدهای این قیام‌ها، کنار رفتن مسئله فلسطین و رژیم صهیونیستی از کانون توجه بود. «کوبی میشل»، محقق موسسه مطالعات امنیت ملی دانشگاه تل آویو عنوان می‌کند که سعودی‌ها کمتر از قبل به

موضوع فلسطین متعهد است. (Alsaafin, 2017) لذا رژیم صهیونیستی در حاشیه امن‌تری نسبت به قبل قرار گرفت. اغلب کشورهای عربی درگیر مبارزه با تروریسم، افراط‌گرایی و مسایل داخلی شدند و ایران نیز اگرچه در داخل خود شاهد امنیت است، اما به واسطه اینکه متحدانش به خصوص سوریه درگیر جنگ با تروریست‌ها شد، تمرکز خود را بر حمایت از این متحدان قرار دارد. این در حالی است که این شرایط سبب شد تهدید قیام‌های عربی به فرصت برای رژیم صهیونیستی تبدیل شود و این رژیم از تقویت بی‌نظمی در خاورمیانه بهره برد. یکی از بهره‌های اسرائیل از قیام‌های عربی، حمایت از سیاست عربستان سعودی در قبال این قیام‌ها و در نتیجه نزدیکی روابط با ریاض است.

۲. تهدید مشترک: ایران

بدون شک یکی از مهم‌ترین دلایل حرکت عربستان و اسرائیل در مسیر عادی‌سازی روابط، نوع رابطه آنها با جمهوری اسلامی ایران است. طی یک دهه اخیر سطح روابط عربستان سعودی و ایران روند نزولی داشته و سطح روابط دو کشور از وضعیت «رقابت» به «خصومت» تنزل یافته است، به نحوی که روابط دیپلماتیک تهران- ریاض از سال ۲۰۱۶ تاکنون قطع شده است. «کوبی میشل»، محقق موسسه مطالعات امنیت ملی دانشگاه تل‌آویو عنوان می‌کند که عربستان سعودی به همراه مصر، اردن و دولتهای خلیج فارس به استثناء قطر تهدید مشترک دارند. ایران، اسرائیل و عربستان سعودی در موضوع هسته‌ای ایران، بحران سوریه، و همچنین مقابله با نفوذ ایران در عراق، لبنان و سوریه منافع مشترک داشته و همسو با هم عمل کردند. الگوی رفتاری عربستان سعودی نشان می‌دهد که دولت سعودی قصد ندارد اجازه دهد تحول قدرت منطقه‌ای ایران ادامه پیدا کند. (Alsaafin, 2017) در واقع، عربستان سعودی نه تنها تلاش می‌کند مانع بر هم خوردن موازنه منطقه‌ای به نفع جمهوری اسلامی ایران شود بلکه سعی دارد از طریق عادی‌سازی روابط با اسرائیل این موازنه را به نفع خود تغییر دهد.

روابط اسرائیل و ایران نیز همواره طی چهار دهه گذشته در سطح «خصومت» بوده و تهران و تل‌آویو مهم‌ترین دشمن هم محسوب می‌شوند. رژیم صهیونیستی در ساختار تفکر خود اجزا و ارکانی دارد که عبارتند از: الف: وجود (اصل ایده) ب: سرزمین، ج: جمعیت. اندیشه معطوف به وجود و کیان، ساخت و دال مرکزی است و بقیه امور در سایه آن قرار می‌گیرند. (ثابت، ۱۳۹۵: ۲۵۰) نگرانی‌های امنیتی اصلی اسرائیل طی ۵ دهه اول از موجودیتش، شامل جنگ‌های متعارف مربوط به اصل وجود بود: چگونه مانع جنگ شود، جنگ را به حداقل برساند و در جنگ‌ها پیروز

شود. در حال حاضر، اسرائیل با تهدید نظامی متعارف مواجه نیست. اسرائیل با مصر و اردن در پیمان صلح دارد، ارتش‌های عراق و سوریه هم بواسطه تهاجم سال ۲۰۰۳ آمریکا علیه عراق و ناآرامی‌های داخلی سوریه با آسیب‌های زیادی مواجه شدند، به نحوی که نه تنها دیگر نمی‌توان از قدرت بودن این دو کشور سخن گفت بلکه سوریه و عراق از نشانه‌های دولت‌های شکننده در خاورمیانه هستند. تهدید متعارف با چالش‌های جدید از سطوح مختلف جایگزین شد که این چالش‌های جدید برای اسرائیل عبارتند از: موشک‌های میان‌برد ایران و زرادخانه‌های موشکی حزب الله لبنان و جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس). (3: Rabinovich, 2015) در واقع می‌توان گفت که دلایل مختلفی باعث نزدیکی عربستان و رژیم صهیونیستی شده‌اند. این دلایل را می‌توان در چارچوب زمینه‌های تاریخی همچون شکاف بین شیعه و سنی و ایران و اعراب و همچنین موضوعاتی از قبیل ماهیت نظام‌های سیاسی عربستان و رژیم صهیونیستی همچون سرکوب، مداخله گری، دینی بودن و ترس از ایران و اسلام گرایی ذکر کرد. همچنین در این راستا به عناصری همچون تحولات سوریه، رویکرد ترامپ به مسایل خاورمیانه، افزایش قدرت منطقه‌ای ایران و زوال داعش توجه کرد.

ریاض برای نجات از امواج انقلاب اسلامی، راهی جز برقراری مناسبات راهبردی آشکار با رژیم صهیونیستی نمی‌بیند و این در حالی است که در حوزه عربی قدرت مهمی که بتواند ایران را خنثی کند، وجود ندارد. همگرایی عراق، سوریه و یمن با ایران در واقع هرگونه امکان برخورداری عربستان از حمایت مؤثر نظامی و اطلاعاتی عربی از بین برده است. از آن طرف در رژیم صهیونیستی هم این نگاه وجود دارد که برای غلبه بر گروه‌های اسلام‌گرایی که او را در لبنان، سوریه و غزه به محاصره درآورده‌اند، نیاز به یک «هم‌پیمان عرب ریسک‌پذیر» دارد که هم توانایی نسبی و هم انگیزه کافی برای مقابله با جریان اسلام‌گرایی شیعی و سنی داشته باشد که این هم به «آل سعود» ختم می‌شود. بر این اساس عاموس یادلین، رئیس مرکز پژوهش‌های امنیت ملی اسرائیل، حدود یک سال پیش نتایج بررسی‌های خود را بدین گونه منتشر کرد: «در صدر هر توصیه‌ای باید گسترش روابط با عربستان، مصر و اردن باشد» و روزنامه نیویورک تایمز در روز دوشنبه ۸ شهریور ۹۵ نوشت: «روابط عربستان و اسرائیل نه تنها در حال بهبود است بلکه به تدریج به یک «هم‌پیمانی آشکار» تبدیل می‌شود که مهم‌ترین وجه اشتراک آن «بی‌اعتمادی به ایران» است». این در حالی است که عربستان در مقایسه با رژیم اسرائیل چه در سطح سیاسی امنیتی و چه در بعضی سطوح دیگر از توانایی کمتری برخوردار است. لذا هرگونه هم‌پیمانی این دو به سیطره اسرائیل بر سیاست،

حکومت، اقتصاد و امنیت عربستان و سایر دولت‌های عربی منجر می‌شود. (زارعی، <https://tfpsq.net>)

نقش ایالات متحده آمریکا به خصوص دولت ترامپ

عربستان سعودی مهم‌ترین متحد عرب آمریکا در خاورمیانه و اسرائیل نیز بزرگ‌ترین و مهم‌ترین متحد آمریکا در این منطقه محسوب می‌شوند. در واقع، متحد غرب به خصوص آمریکا بودن یکی از وجوه اشتراک ریاض و تل‌آویو است. گریگوری گس، محقق ارشد مسایل عربستان سعودی در خصوص رابطه عربستان سعودی با آمریکا از «وابستگی کلاسیک» استفاده می‌کند که در این شرایط کشور وابسته استقلال و انتخاب محدودی در سیاست خارجی و اقتصاد خود دارد. در واقع، می‌توان عربستان سعودی را در زمره اعمار استعمار آمریکا عنوان کرد که نمونه آن قرارداد ۴۰۰ میلیارد دلاری سال ۲۰۱۷ میان دو کشور است که بیش از نیمی از ذخایر ارزی عربستان تحویل آمریکا داده شد.

با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ در آمریکا، رویکرد حمایتی واشنگتن از اسرائیل و عربستان سعودی بیش از هر زمان دیگری طی دهه‌های اخیر تقویت شده است. دولت ترامپ در تلاش است درآمدهای نفتی عربستان سعودی را برای تأمین اهداف اقتصادی خود جذب کند. در عین حال، دولت ترامپ از حمایت گسترده لابی یهودی در آمریکا برخوردار است. دولت کنونی آمریکا نه تنها سعی دارد نگرانی‌های عربستان و اسرائیل را از تهدید مشترک ایران درک کند بلکه از این تهدید برای دستیابی به اهداف خود در قبال ایران بهره می‌گیرد. بر اساس راهبرد دولت ترامپ، حضور و نفوذ جمهوری اسلامی ایران و محور مقاومت در سطح منطقه خاورمیانه باید محدود شود. آمریکا بخشی از این راهبرد را از طریق متحد کردن نیروهای طرفدار خود برای تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی پیگیری می‌کند و کلیدواژه این راهبرد نیز نقش بی‌ثبات کننده ایران در تحولات خاورمیانه است. (آجرلو، ۱۳۹۷: ۲۳۲)

از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین راهبردهای آمریکای ترامپ در قبال خاورمیانه، اجرایی کردن طرح موسوم به «معامله قرن» است. یکی از شروط موفقیت این طرح که در راستای منافع اسرائیل و پایان دادن به کشمکش اسرائیل- فلسطین تنظیم شده، جلب موافقت عربستان سعودی است. از سوی دیگر، عربستان سعودی کنونی که محمد بن سلمان درصدد دستیابی به کرسی پادشاهی است، بیش از هر زمان دیگری به آمریکا وابسته است. یکی از مهم‌ترین شروط آمریکا برای حمایت از پادشاهی محمد بن سلمان، عادی‌سازی روابط عربستان سعودی با اسرائیل و حمایت ریاض از

طرح معامله قرن است.

به طور کلی، می‌توان گفت درک مشترک عربستان و اسرائیل از تهدید ایران، راهبرد آمریکا برای محدود کردن نفوذ ایران و متحدانش و همچنین طرح آمریکایی معامله قرن سبب شکل‌گیری مثلث شوم عربستان، اسرائیل و آمریکا شده است که در این مثلث، آمریکا به عادی‌سازی و سپس تقویت روابط عربستان سعودی و اسرائیل کمک می‌کند. (عمادی. شبکه مطالعات سیاستگذاری عمومی، ۱۳۹۷/۵/۱۷)

عدم توافق در ناتوی عربی

اگرچه عربستان سعودی "ناتو عربی" را در برابر ایران هدایت می‌کند و این کشور در حال پیدا کردن راه‌ها و ابزارهایی برای تحکیم جهان عرب در برابر ایده بازدارندگی ایران است؛ اما آخرین نشست از اتحادیه عرب نشان داد که این تلاش‌ها تاکنون بی‌فایده است. چرا که رهبران عرب بار دیگر موفق به دستیابی به توافقی در مورد ایران نشدند. درخواست برای یک پاسخ هماهنگ در جهت اقدامات تهران در اجلاس سران اتحادیه عرب در اردن در ۷۳ مارس برپا شد. با این حال، هنگامی که قرار بر تصویب اعلامیه نهایی رسید، رهبران عرب در دستیابی به توافق ناکام بودند. (Eadaily, 2017) عربستان سعودی همواره در تلاش است تا ایران را منزوی کند. چنانچه این روند متشکل از اتحادیه نظامی اسلامی برای مبارزه با تروریسم و همچنین تلاش‌هایی برای نمایش طرح "ناتو عربی" مطرح شده توسط عبدالفتاح السیسی، و با پشتیبانی مشتاقانه دونالد ترامپ و رژیم اسرائیل است، که در حال حاضر عربستان در مسائل امنیتی با دو تن از اعضای این اتحاد نوپا، مصر و اردن همکاری نزدیک دارد. از یک سو شاخه یمنی اخوان المسلمین، حزب الاصلاح، با این ائتلاف به رهبری عربستان همکاری کرده و نشانه‌هایی وجود دارد که رژیم سعودی باور دارد که این سازمان به اندازه کافی تنبیه شده است. رابطه قطر با عربستان به نوبه خود رو به وخامت می‌رود. چنانچه در اوایل ماه جاری، عربستان سعودی با قطر، و ظاهراً برای حفاظت از امنیت ملی، روابط خود را قطع کرد. در پی این اقدام، امارات متحده عربی، بحرین، مصر و دولت یمن، که از سوی عربستان حمایت می‌شوند، اقدامات مشابهی را انجام دادند. (Soage, 2017:8)؛ (به نقل از آدمی و دیگران زمستان ۱۳۹۷، سایت فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست)

عربستان و متحد منطقه‌ای

یکی از دلایل حکومت عربستان برای ارتباط با رژیم اسرائیل و حتی عادی‌سازی روابط با رژیم

صهیونیستی، موضوع ایران است. ایران و عربستان سعودی به عنوان دو رقیب منطقه‌ای و از ابتدای تشکیل کشور عربستان در اوایل قرن بیستم در مورد موضوعات مختلف منطقه‌ای با یکدیگر اختلاف داشته‌اند و تفاوت نوع نگاه ایدئولوژیک به مسائل خاورمیانه و نیز قرائت‌های مذهبی متفاوت باعث بروز کدورت‌هایی در روابط بین دو کشور شده است. به همین دلیل عربستان تلاش کرده که برای مقابله با ایران در منطقه حتی با دشمن سنتی اعراب یعنی رژیم اسرائیل نیز وارد مذاکره و معامله شود. مجله آمریکایی تایمز در گزارشی که در سال ۲۰۱۱ منتشر کرد، مدعی شد عربستان سعودی سیستم پدافند هوایی خود را به طور آزمایشی غیرفعال کرده تا عبور جنگنده‌های اسرائیلی را از فضای این کشور و با هدف بمباران ایران شبیه‌سازی کند. طرف‌های سعودی و صهیونیستی این گزارش را تکذیب کردند، اما اطلاعات منتشر شده نشان داده که علی‌رغم نداشتن روابط رسمی دیپلماتیک بین ریاض و تل‌آویو، عربستان و رژیم اسرائیل از طریق سرویس‌های جاسوسی علیه ایران با یکدیگر همکاری نزدیکی دارند. برای مثال در دیداری که انور اشکی، ژنرال بازنشسته ارتش سعودی و دور گولد (Dore Gold) سفیر سابق رژیم صهیونیستی در آمریکا و از چهره‌های نزدیک به بنیامین نتانیا‌هو، در واشنگتن درباره منافع مشترک در مخالفت با ایران گفتگو کردند.

در ژوئن سال ۲۰۱۷ موشه یالون^۱ وزیر جنگ سابق اسرائیل، اظهار کرد: ما و اعراب، همان عرب‌هایی که با ائتلاف در جنگ شش روزه در تلاش بودند تا کشور یهود را نابود کنند، امروز خود را در همان قایق با ما می‌بینند... کشورهای عربی به غیر از قطر عمدتاً در یک قایق با ما هستند زیرا ایران هسته‌ای را تهدید شماره یک علیه خود می‌بینیم. در نهایت در ۱۹ نوامبر ۲۰۱۷، یووال اشنیتز (Yuval Steinitz)، وزیر انرژی اسرائیل، اعلام کرد: اسرائیل به دلیل نگرانی‌های رایج درباره ایران، تماس‌های پنهانی با عربستان سعودی داشته است. این اولین اعلام عمومی از همکاری‌های دوجانبه از سوی یک مقام ارشد صهیونیست به حساب می‌آید. (ایکنا. ۱۳۹۸/۱۲/۶)

دلایل ناکارآمدی عادی سازی روابط

دلایلی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد عربستان نه در کوتاه مدت و نه در دراز مدت حاضر به اعلام عادی سازی روابط خود با اسرائیل نخواهد شد که عبارت‌اند از:

نخست اینکه مهم‌ترین عاملی که مانع از علنی کردن عادی سازی روابط عربستان با اسرائیل می‌شود، نگرانی آن از جایگاه و نفوذ خود در میان ملت‌های عرب منطقه به ویژه در نزد فلسطینی‌ها

^۱ - Moshe Ya'alon

و از دست رفتن این جایگاه است. عربستان اکنون از رهگذر حرمین شریفین در خاک خود، در میان کشورهای اسلامی أهل تسنن، بزرگ‌ترین تأثیرگذار و با نفوذترین عامل به شمار می‌رود، اما در صورتی که به طور رسمی روابط خود را با تل‌آویو آشکار کند، جایگاه حائز اهمیت خود را در مسائل و رخدادهای منطقه از دست خواهد داد؛ جایگاهی که کشورهای چون ترکیه و مصر مدت‌هاست به دنبال آن بوده‌اند، اما موفق نشدند. بنابراین، عربستان در صورت اقدام به چنین کاری، مرجعیت خود را در میان ملت‌های أهل تسنن و عرب از دست خواهد داد.

دومین علت، نگرانی عربستان از نفوذ ایران است. نفوذ و جایگاه مهم ایران در بین کشورهای مسلمان به ویژه در بین فلسطینی‌ها کابوسی برای عربستان به‌شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که به عنوان رقیب اصلی ایران عمل کرده است و اگر جایگاه خود را از دست بدهد، بزرگ‌ترین هدیه را به ایران تقدیم کرده است. شاید این پرسش مطرح شود که مصر نیز از جایگاه چشم‌گیری در نزد ملت‌های عربی برخوردار بود که با وجود این، اسرائیل را به رسمیت شناخت و نگران جایگاه خود نبود. در پاسخ به این پرسش باید گفت که عربستان به علت برخورداری از مؤلفه اماکن مقدس به ویژه کعبه، از جایگاهی بسیار بالایی نزد مسلمانان برخوردار است که نه مصر و نه هیچ کشور عرب دیگر از آن برخوردار نبوده است. بنابراین، در صورت اقدام عربستان برای چنین عملی، ماهیت، نفوذ و کارآیی خود را در منطقه از دست خواهد داد که این به نفع ایران تمام خواهد شد.

سومین علت این است که سال ۱۹۸۲ «عبدالله بن عبدالعزيز»، پادشاه پیشین عربستان سعودی، طرحی را برای برقراری صلح بین اسرائیل و فلسطینی‌ها پیشنهاد کرد که در اتحادیه عرب و سازمان همکاری به تصویب رسید و مورد استقبال کشورها و سازمان‌های بین‌المللی نیز قرار گرفت. مهم‌ترین بخش این طرح این بود که در صورتی که اسرائیل به مرزهای سال ۱۹۶۷ عقب‌نشینی کند و کشور مستقل فلسطینی را به پایتختی منطقه شرقی قدس به رسمیت بشناسد و آمریکا و سازمان ملل متحد نیز آن را بپذیرند، همه کشورهای عربی اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت. اکنون عربستان نمی‌تواند به سادگی از این طرح صلح عدول کند و خود را ناقض تصمیم و قطعنامه‌های اتحادیه عرب و اجماع عربی نشان دهد. بنابراین، در این باره، اسرائیل باید امتیازهایی هر چند اندک، به فلسطینی‌ها بدهد تا ریاض توجیهی در این باره، داشته باشد.

چهارمین علت نگرانی‌هایی است که محمد بن سلمان در داخل عربستان دارد. فضای داخلی عربستان با فضای داخلی امارات عربی متحده سنجش پذیر نیست؛ زیرا اساساً، آن دسته از مردم امارات (۱۲ درصد کل مردم اماراتی هستند)، در خط رویارویی با حاکمیت نیستند؛ بر خلاف عربستان که بسیاری از مردم، نهادهای دینی، شاهزادگان، بازرگانان و حتی نیروهای امنیتی

مخالف بن سلمان بوده و مترصد فرصت مناسب برای کودتا علیه او هستند. (چراغی، ایلنا، ۵/۳۰/۱۳۹۹) همچنین باید به مشکلات داخلی عربستان بطور مثال جهت گیری نخبگان سیاسی اشاره کرد. باید نخبگان عربستان را دسته‌بندی کرد. بخشی از نخبگانی که دولت عربستان را برنمی‌تابند و مشروع نمی‌دانند (چه نخبگان اسلام‌گرای افراطی و چه نخبگان لیبرالی و مردمی) تمامی سیاست‌های داخلی و خارجی عربستان را زیر سؤال می‌برند. اما بخشی از نخبگان در دستگاه حکومتی عربستان عملاً از گشایش روابط عربستان با اسرائیل حمایت می‌کنند و برای دولت پادشاهی سعودی، امنیت این دولت و حفظ منافع دولت عربستان با توجه به ناامنی منطقه و خطرهای که مستقیم و غیرمستقیم عربستان را تهدید می‌کند، یا مقابله با تهدیدات خارجی این امر را لازم می‌دانند. کما اینکه همکاری عربستان و اسرائیل در بمباران یمن، در سرکوب بحرین، نخبگان نظامی و سیاسی در عربستان در مصاحبه‌های خود از این مسئله دفاع می‌کردند و این امر را ضرورتی می‌دانند. (بصیری، ۱۳۹۷/۵/۱۷، fa.alkawthartv.com)

آل سعود به دلیل ضعف داخلی و سیاست‌های نادرست حاکمان سعودی، بیشتر از هر زمان دیگری به دنبال ایجاد وابستگی به رژیم‌هایی هستند که با آنها مواضع مشترک سیاسی دارند تا از این طریق بتواند ضعف قدرت خود را در برابر پیشرفت کشورهای چون ایران به گونه‌ای نامتعارف جبران کند. اما نکته‌ای که بسیار مهم است و می‌تواند در روابط بین عربستان و اسرائیل تاثیرگذار باشد، این است که بر خلاف آنچه عربستان تصور می‌کند و قصد دارد خود را به عنوان یکی از اولویت‌های اصلی سیاست خارجی اسرائیل قلمداد کند، مقامات اسرائیلی بیش از آنکه در برقراری روابط با عربستان به فکر تعاملات سازنده طولانی مدت باشند، در اندیشه سوء استفاده از ضعف حاکم بر نظام پادشاهی بسته و سنتی عربستان برای پیشبرد سیاست‌های خصمانه خود نسبت به ایران یا هر کشور ثالث دیگری در منطقه هستند. به این خاطر است که می‌توان گفت با وجود اینکه هر دو طرف رابطه، تمایل به برقراری روابط با یکدیگر علیه کشورهای مخالف سیاست‌های خود در خاورمیانه دارند اما کیفیت عملکرد دو کشور بسیار متفاوت به نظر می‌رسد، به این ترتیب که می‌توان موضع اسرائیل را موضعی هوشمندانه در برابر آل سعود در نظر گرفت، در حالی که موضع عربستان کاملاً نابخردانه است و از وابستگی صرف و تقلید کورکورانه نشات می‌گیرد. در واقع اسرائیل، عربستان را قبل از آنکه به عنوان یک شریک و کشور دوست در ارتباط با خود ببیند، این کشور را به عنوان وسیله‌ای برای پیشبرد غیرمستقیم اهداف خود در خاورمیانه در نظر می‌گیرد که معتقد است از این طریق با صرف هزینه‌های کمتری در تمامی ابعاد، می‌تواند

بیشترین دستاوردها را به دست آورد. در نهایت در پاسخ به سوال در نظر گرفته شده می‌توان این طور استنباط کرد که با وجود دغدغه‌های مشترک اسرائیل و عربستان بر سر موضوعات مختلف، آنچه موجب ایجاد نگاه جدید هر یک از دو طرف به دیگری شده است، پیشرفت‌ها و موفقیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی ایران است که در هر دو سطح به زیان منافع اسرائیل و عربستان تمام می‌شود. (سلامی، بی تا، سایت روزنامه اطلاعات)

نتیجه‌گیری

سیاست خارجی اسرائیل و عربستان در حال حاضر و با توجه به تحولات منطقه‌ای، در یک ارزیابی عملی از امور منطقه‌ای و بین‌المللی ریشه دارد که مقدم بر ملاحظات ایدئولوژیکی یا تاریخی است. با وجود اختلاف ظاهری میان اسرائیل و عربستان، کشورهای مذکور در قدم اول با توجه به منافع ملی و منطقه‌ای خود عمل می‌کنند. برای بسیاری از سیاست‌گذاران ارشد خارجی و امنیتی اسرائیلی، هسته اصلی سیاست اسرائیل در خاورمیانه از دهه ۷۳۴۰، تمرکز بر مقابله با افراط‌گرایی در منطقه و به تازگی نیز مشارکت استراتژیک با آن دسته از کشورهای همسایه بوده است که آنها نیز توسط این گروه‌ها احساس خطر می‌کنند. از دید سیاست‌گذاران منطق‌هایی در شورای همکاری خلیج فارس نیز جنبش‌ها و اندیشه‌های افراطی، هدف بوده و از زمان جنگ سرد، فعالانه به دنبال محدود کردن تأثیر این گروه‌ها بر امور داخلی در کشورهای حوزه خلیج فارس بوده‌اند. رژیم اسرائیل و عربستان سعودی، مخفیانه در دهه ۱۳۹۰ در یمن همکاری کردند؛ زمانی که این دو دولت یک تهدید مشترک از مصر دوران جمال عبدالناصر را شناسایی کردند. امروزه، تمرکز فعلی این دو کشور در درک خطر از جانب ایران و همچنین از دخالت نکردن آمریکا در مسائل منطقه است که زمینه‌های مشترک دیگری را برای شکل دهی همکاری بین این دو دولت ایجاد می‌کند. (Coates Ulrichsen, 2016:2) جدا از دشمنی میان مقامات رژیم صهیونیستی و ایرانی به دلیل عدم به رسمیت شناخته شدن اسرائیل از سوی جمهوری اسلامی، آنچه مقامات آل‌سعود را به واکنش مشترک با اسرائیل علیه ایران وا داشته، روند رو به رشد و پیشرفت جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر در ابعاد منطقه‌ای و بین‌المللی است. تأثیر این عامل به عنوان یک عامل تقویت‌کننده در روابط عربستان و اسرائیل به اندازه‌ای بوده که بر خلاف گذشته که روابط بین مقامات دو طرف به صورت پنهانی و غیرعلنی صورت می‌گرفت، اکنون این روابط تا اندازه زیادی علنی شده به گونه‌ای که مقامات آل سعود و اسرائیل هیچ ابایی از آشکار شدن روابط خود در خاورمیانه ندارند. در این میان نمی‌توان منافع مشترک بین دو طرف و توسعه دامنۀ آن بین

اسرائیل، اردن، مصر، عربستان و سایر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس را که از آن تحت عنوان «ائتلاف سنی» یاد می‌شود، نادیده گرفت. چیزی که بر این منافع مشترک و مشابه به منظور روابط فشرده مهر تایید می‌زند، نظر سنجی سال گذشته در عربستان است که نتایج آن نشان داد بیشتر سعودی‌ها بیش از اسرائیل، از ایران بیم دارند و آن را عامل نگرانی خود در منطقه می‌دانند. به طور کلی اقدام عربستان سعودی و چند کشور دیگر از منطقه خلیج فارس در جهت تشکیل ائتلاف ضد قطر، مبارزه با تروریسم، مخالفت با برجام و برنامه هسته‌ای ایران، ایجاد اتحادهای منطقه‌ای، مبارزه با شیعیان منطقه و به‌طور خاص مقابله با ایران، نه تنها نمی‌تواند راهی در جهت رسیدن به ثبات منطقه‌ای باشد؛ بلکه منازعات منطقه‌ای را وارد فاز جدید از تقابل، و امنیت منطقه‌ای را آسیب‌پذیرتر می‌سازد. بدین ترتیب این ائتلاف نه تنها در جهت تضعیف و انزوای ایران کارگر نبوده است بلکه تنها به مداخله بازیگران قدرتمند خارجی و رشد گروه‌های افراطی در منطقه کمک می‌کند. چنانچه می‌توان یادآوری کرد، سیاست دولت اوپاما در قبال خاورمیانه صرفاً راه را برای گسترش انبساط و ترویج بازیگران غیردولتی خشونت‌آمیز هموار کرد که میراث بسیار منفی از نظر امنیت منطقه‌ای به جای گذاشت. بدین ترتیب، عربستان سعودی متحمل آسیب‌پذیری‌های امنیتی شدیدی است که حتی با وجود دولت ترامپ نیز به‌طور ناگهانی ناپدید نمی‌شوند. بنابراین برای پادشاهی سعودی بازگشت به یک سیاست امنیتی که از اجماع منطقه‌ای جدا شده و به‌طور کامل به دولت ترامپ وابسته گردد، پرمخاطره است.

نزدیکی روابط عربستان و رژیم صهیونیستی - البته روابط تاکتیکی - بنا به دلایل خرد و کلان انجام گرفته است؛

- ترس از قدرت ایران - افزایش نفوذ منطقه ای ایران - فشار ایالات متحده برای کاهش تنش ها در منطقه - روندکاهشی مداخلات امریکا و ترس عربستان از این سیاست امریکا - ناکارآمدی اتحادیه ها و ائتلاف های پیشین عربی همچون اتحادیه عرب و ناتوی عربی - ترس از اسلام گرایی	دلایل کلان
- برجام و ترس از توافق ایران و امریکا - چالش‌های اقتصادی عربستان - درگیر شدن عربستان در باتلاق یمن - تحولات سوریه - ترس عربستان از شورش و اعتراضات داخلی - نگرش بن سلمان برای بدست گرفتن قدرت و در نتیجه پذیرش سیاست‌های منطقه‌ای امریکا - وابستگی عربستان به فناوریهای رژیم صهیونیستی	دلایل خرد

منابع فارسی

کتاب

- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸)، چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۹۳)، نظریه‌های همگرایی منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی، تهران
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۸)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت
- صحرایی، توحید (۱۳۹۷)، سیاست خارجی بن سلمان در قبال تحولات خاورمیانه، موسسه آینده پژوهی جهان اسلام

مقالات

- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۵)، سیاست خارجی تهاجمی و سیاست داخلی عربستان، نشریه روابط خارجی، دوره ۸، شماره ۱
- امام زاده فرد، پرویز (۱۳۹۰)، سیاست‌های اسرائیل و عربستان سعودی در قبال یکدیگر در دهه‌های اخیر، نشریه علوم سیاسی، دوره ۵، شماره ۱۶
- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۰)، تحول رویکرد عربستان به کشمکش اعراب-اسرائیل، فصلنامه مطالعات راهبردی، پاییز و زمستان
- علی آدمی و دیگران (۱۳۷۹)، اسرائیل و عربستان سعودی: عصر جدیدی از همکاری دوجانبه، پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال هفتم، شماره ۷، زمستان

خبرگزاری

- بصیری، محمدعلی، ۱۳۹۷/۵/۱۷، قابل دریافت در: fa.alkawthartv.com
- چراغی علی، ایلنا، ۱۳۹۹/۵/۳۰
- زارعی سعداله، سابقه، زمینه‌ها و علل عادی‌سازی روابط عربستان و رژیم صهیونیستی، بی‌تا، قابل دریافت در: tfpsq.net
- عمادی، سید رضا، شبکه مطالعات سیاستگذاری عمومی، ۱۳۹۷/۵/۱۷

پایان نامه

- عبدالخانی، علی (۱۳۹۴)، بررسی مقایسه‌ای رویکرد عربستان سعودی و اسرائیل در قبال

تحولات سوریه، کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه‌ای، گرایش خاورمیانه و شمال آفریقا،
آفریقا، دانشکده روابط بین‌المللی

English Resources

Book

- Dougherty, J and Pfaltzgraff, R (1971), **Contending Theories in International Relations**, New York: Harper and Row

Site

- Al- Hayat. (2004), **Greater Middle East Partnership**, Working paper. at: WWW.Meib.org/documentfile/040213.htm.
- Alsaafin Linah, (2017), **what is behind the covert Israeli-Saudi relations?**, Alja-zeera
- Cobban, Helelna (2007), **Sunni Arab View of U.S- Iran tension**, at: [http:// news. yahoo.com/s/csm/ 20070208/cm-csm/ ycobban08](http://news.yahoo.com/s/csm/20070208/cm-csm/ycobban08)
- Cordsman, A., (1996), **The Peace Process and the Arab-Israeli Military Balance**, Boulder, Colo: West view Press
- Deutsche Welle, 29/11.2007